

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو

۲۲ نومبر ۲۰۱۲

سازمان یابی کارگری

۹- از گاه اتحادیه تا پگاه شورا، "بخششی" در کار نیست!

درآمد (عقوبت جان فرسای!)

از قدیم گفته اند "در مثل مناقشه نیست" و به همین اعتبار نیز یک قصار حکیمانه می گوید "از جزء به کل رفتن" شرط انصاف نیست و ما می افزائیم که چنین روشی نه فقط از اصول ابتدائی یک نقد و حتا یک یادداشت ساده ژورنالیستی بیرون است، نه فقط از چارچوب متدولوژی نقد مدرن بیرون است، نه فقط از اصول اساسی بنیان گذاران سوسیالیسم علمی خارج است... بلکه از بیخ و بن با سیاستی که می خواهد در مقابل "بخشش سخاوتمند[انه] از کیسه جنبش شورائی" مقاومت کند نیز بیگانه است. حتا انقباضی ترین برنامه های ریاضتی نیز جلوی این حاتم طائی بازی انبساطی را می بندد. چه رسد به برنامه دوستانی که مدت هاست کانون ها و کمیته های فعالان کارگری داخل را به اتهام کوتاهی در ایجاد "تشکل های توده ئی کارگری" روی "صندلی ثابت" الکتریک می نشانند. نه! چنین گناه بزرگی - که از جنایت تناول میوه ممنوع و جریمه هبوط هم سنگین تر است - تنها یک عقوبت دارد و قابل "بخشش" هم نیست! عقوبتی چندان جان فرسای در حد تخریب و بعد انحلال! کافی است همین چند تشکل کمیته هماهنگی و اتحادیه آزاد و کانون مدافعان "غیر کارگری" منحل شوند تا "تشکل های توده ئی کارگری" ظهور کنند. یکی پس از دیگری!

کدام جنبش شورائی و تناقض ولونتاریستی!

به منظور ورود به اصل موضوع یادآور می شوم که برای ملاحظه نویسی یا نقد ۸ مقاله مبسوط و مستند نمی توان به چند جمله بریده تکیه زد. گیرم که همین جملات بیرون آمده از بخش هشتم سلسله مقالات "سازمان یابی کارگری - خودسازمان دهی" به همین شکل نیز قابل دفاع است. همان طور که دوست منتقد گفته است بدون مقدمه و مؤخره! برای آن که خواننده عزیز در متن بحث قرار گیرد این دو بخش نقل می شود. ما نوشتیم:

"تلاش شکست خورده سوسیالیست های چپ هالندی، گورتر، پانه کوک و تلاشی سوسیالیسم کارگری المان به وضوح ثابت کرده است که شوراها فقط در شرایط انقلابی (همه قدرت به شوراها) قادراند به وظایف سازمان دهی

خود عمل کنند. واضح است که تکیه به سندیکاها و اتحادیه ها و کانون ها و کمیته های متشکل از فعالان کارگری نمی تواند در تقابل یا توازی با تشکیل کمیته های مخفی سوسیالیستی در مراکز کار و تولید و محلات کارگری تلقی شود" (سازمان یابی کارگری، بخش هشتم؛ خود سازمان دهی)

دوست منتقد ما می نویسد:

"به نظر ما هم استدلال زیادی برای اثبات این مسأله لازم نیست که شوراهای کارگری در ایام قیام و انقلاب می توانند سازمان دهی شوند و به عنوان ارگان حاکمیت کارگران عمل کنند. کارگران لازم است از آنچنان مبارزات سازمان یافته ای برخوردار باشند و توازن قوا بین کارگر و سرمایه دار و دولتش را به نفع خود تغییر داده باشند تا زمینه برای حاکمیت شوراها در یک روز معین فراهم شود." (بخشش سخاوت مند [انه] از کیسه جنبش شورائی)

توضیح واضحات دوست منتقد ما به حکایت ارزان خریدن و گران فروختن مانسته است. ما تمام این مباحث – از جمله به هم خوردن توازن قوا به سود پرولتاریا به عنوان ضرورت شکل بستن شوراهای کارگری – را با جزئیات و فاکت های متعدد شرح داده ایم و از قرار این چند جمله انگیزه تقریر آن ملاحظه "سخاوت مندانه" نیست.

دوست منتقد ما اضافه می کند: "اکنون این چنین شرایطی [فراهم] نیست و روشن است که کارگران هم نمی توانند شورا را امروز سازمان بدهند. اما آیا این مسأله به طور اتوماتیک به این معنی است که فعالان شورائی امروز اتحادیه های کارگری [را] سازمان می دهند و فردا در زمان مناسب و در قیام و انقلاب، شورا می سازند. [؟] جنبش شورائی ها امروز سندیکا و اتحادیه می سازند و فردا در قیام و انقلاب شوراهایشان را بر پا می کنند؟(تأکید از من است. [] از من است)

نگفته پیداست که جواب این سؤال نیز منفی است. ما؛ در هیچ نوشته ای – و در این مقاله نیز – هرگز از تزی بی ربط امروز "سندیکا و فردا شورا" دفاع نکرده ایم. کما این که شکل بندی شوراهای کارگری انقلاب بهمن ۵۷ نیز در چنین پروسه ای انجام نشد. تشکیل اتحادیه و سندیکا در لحظه حال ناشی از یک ضرورت است و ای بسا در جامعه متلاطمی مانند ایران چنین ضرورتی در فرصتی کوتاه جایش را به لوازمی دیگر بدهد. برای مثال شوراها. در نتیجه تأکید ما بر ضرورت ایجاد سندیکا و اتحادیه در شرایط کنونی از یک سو معطوف به اوضاع غیر انقلابی است و از سوی دیگر نافی پروسه نگری به امر تشکل یابی کارگری است. پیداست که جامعه ایران در یک بحران تمام عیار اقتصادی سیاسی دست و پا می زند. اما مسأله این است که وجود چنین بحرانی مساوی رفتن به سمت شرایط انقلابی و فروپاشی نظام سرمایه داری حاکم نیست. سمت و سوی چنین حرکتی را مبارزه طبقاتی مشخص می کند و کسانی که از بحران سرمایه بلافاصله به فروپاشی می رسند در یک پوزیتیویسم پاسیفیستی گیر کرده اند. نکته دیگر در مورد تفاوت شرایط بحرانی و اوضاع انقلابی است. ما بارها گفته و نوشته و این مؤلفه را فرموله کرده ایم که سخن گفتن از سرمایه داری با ثبات از بیخ و بن مهمل است. سرمایه داری به عنوان یک نظام اجتماعی همیشه با بحران توأم بوده است. در اوضاع بحرانی نیز گاه و بی گاه نسبت های توازن قوا به سود طبقه حاکم (بورژوازی) و یا پرولتاریا سنگین یا سبک شده است. برای مثال در بحران دهه ۷۰ میلادی و عروج تاجریسم – ریگانیسم با ایدئولوژی نئولیبرالیسم بحران به تقویت اردوی سرمایه انجامید. فاجعه آمیزترین شکل به هم خوردن چنین توازنی به اعتلای فاشیسم ختم شده است. می خواهم بگویم در بحران کنونی حاکم بر سرمایه داری جهانی و به تبع آن بحرانی شدن حاکمیت ایران اگرچه توازن قوا جدیدی شکل بسته که با دوران سیاه دهه ۶۰ متفاوت است؛ اما مساوی دانستن بحران با شرایط انقلابی ساده کردن مسأله ای پیچیده است.

با این توضیح دانسته به طرح چند نکته می پردازم:

• نگارنده از فهم پدیده ای تحت عنوان "جنبش شورائی" ناتوان است. اگر شوراهای کارگری در شرایط انقلابی ، در فرایند پیروزی جنبش اجتماعی فراگیر سوسیالیستی و در روزهای قیام شکل می گیرند ، پس کاربست اصطلاح جنبش شورائی برای تبیین آن صحیح نیست. چنین تعریفی نه فقط درک درستی از "جنبش" ارائه نمی دهد ، بلکه به ما نمی گوید که این "جنبش شورائی" ، کی و کجا شروع شده ، چه گونه شکل بسته ، توسط کدام حزب و تشکیلات سازمان یافته است و نماد حضور عینی و مادی اش در متن جامعه ایران چه سان است؟ آیا این "جنبش شورائی" ادامه همان حضور مستعجل شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ است؟ در این صورت پس از سرکوب آن شوراها و جای گزینی شوراهای زرد دولت ساخته این "جنبش شورائی" در سی سال گذشته چه گونه و در کجا ادامه یافته است؟ آیا منظور از "جنبش شورائی" تعدادی فعال کارگری طرف دار "شورا" است؟ در این صورت اتهام "بخشش" جنبش شورائی به این فعالان شورائی تا کجا "سخاوت مندانه" است؟

• به نظر ما ایجاد سندیکا ، اتحادیه و به طور کلی هرگونه تشکل کارگری دیگر از جمله شورا ، وظیفه و امر مبرم خود کارگران است و "فعالان شورائی" مسؤولیت بیرون از طبقه به منظور سازمان دادن به اتحادیه و غیره ندارند. اگر منظور از "فعالان شورائی" ، روشن فکران چپ و فعالان کارگری سوسیالیست است که باید عرض کنم که این طبقه نیز فقط می توانند در کنار خود کارگران به ایجاد تشکل کمک کنند. یکی از آسیب های معطوف به اختلال در امر ایجاد تشکل کارگری، به در خود شدن و محفلیسم در سطح فعالان کارگری مربوط می شود. واضح است که این نگره نافی استبداد حاکم به عنوان مانع اصلی در راه ایجاد تشکل نیست.

• به بحث اتحادیه گرایی باز خواهم گشت ، اما فی الجمله و تا یادم نرفته است بگویم که ما در چند مقاله – از جمله دو مقاله انتقادی "اتحادیه گرایی کلاسیک" و "اتحادیه گرایی محافظه کار" – به تفصیل مسؤولیت ها و وظایف اتحادیه ها را شرح داده ایم. منابع و اجزای اساسی ، در آن مباحث نظریه پردازی های بنیان گزاران سوسیالیسم علمی بود. در ادامه این متن نیز از زاویه دیگری به اتحادیه گرایی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که فعالیت سندیکائی و اتحادیه ئی نه فقط در تباین و تخالف با شکل بندی شوراهای کارگری نیست، بل که اساساً با وجود چنین سنت هائی است که کارگران می توانند در فرایند قیام ، شوراهای کارگری را سازمان بدهند و از تجربیات مبارزه با سرمایه داری در ایجاد شوراهای واقعی کارگری بهره بگیرند . به این ترتیب میان فعالیت اتحادیه ئی و عروج شوراها اگر "نقطه سر خطی" هست – که هست – این نقطه چین را باید در به هم خوردن توازن قوا به سود طبقه کارگر ، شرایط انقلابی ، ذهنیت آگاه کارگران ؛ ناتوانی حکومت کنندگان از تداوم سلطه طبقاتی و در مجموع قیام حکومت شونندگان جست و جو کرد . دوست منتقد ما به گونه ای سخن می گوید که انگار شکل گیری شوراهای کارگری امری ارادی و در اختیار چندین فعال "جنبش شورائی" است. چنین نیست. دست کم در سنت های جنبش کارگری سوسیالیستی چنین نیست ! خلاف نظر دوست منتقد "ساختن شورا" مانند انقلاب؛ به اراده ما و ایشان و امثالهم بستگی ندارد. در نتیجه بحث " امروز سندیکا و اتحادیه و فردا شورا" از بیخ و بن پر تناقض است. مفهوم معترضه دیگری که دلیل یادداشت متزلزل "بخشش سخاوت مند از کیسه جنبش شورائی" را رقم زده ، چند سطری از بخش هشتم همین مجموعه مقالات است. دوست منتقد ما به نقل از نگارنده می نویسد : «مدافعان و طرف داران این تز [منظور نگارنده است] غالباً چنین استدلال می کنند که : " در اوضاع غیر انقلابی و فقدان توازن قدرت میان دو قطب اصلی جامعه ؛ این اتحادیه ها و سندیکاها هستند که قادرند به همان درجه ای که از بورژوازی امتیاز کسب می کنند به انکشاف مبارزه طبقاتی ، سازماندهی ، تجربه ، عمل ، بهبود زندگی و آگاهی کارگران یاری رسانند." سوال این است که چگونه ممکن است شما کمونیست ها را امروز با چنین استدلالی سراغ ایجاد سندیکا و اتحادیه

بفرستید و سنت جنبش سندیکائی را روی دوش آن ها هم جلو ببرید اما در دوران انقلابی سندیکاها و اتحادیه ها را به شوراها تبدیل کنید.[۴] نتیجه این می شود که طرف داران جنبش شورائی به جنبش سندیکائی سواری بدهند تا زمانی که تماماً جنبش سندیکائی تار و پود جنبش کارگری و احزاب متعلقه را هم تسخیر کند. می گوئیم کولی دادن به جنبش سندیکائی به این دلیل که مسأله بر سر ساختن چند سندیکا و اتحادیه نیست، استدلال پشت تار امروز سندیکا و فردا در دوره قیام شورا، قبل از هر چیز متوجه این نیست که قبل از هر چیز بازی را در یک مسیر ساختن تار و پودهای یک جنبش به جنبش دیگری باخته است.» (تأکیدها از دوست منتقد است. جملات داخل گیومه را منتقد از مقاله این قلم نقل کرده است.)

با استدلال دوست منتقد ما انسان عصای جادویی حضرت موسا را تداعی می کند و به یاد جادوگران داستان هائی می افتد که با یک "اچی مجی لاترجی" پدیده ای را به پدیده ای دیگر تبدیل می کردند. مانند کیمیاگران. انگار ما نیز باید نقش آنان را بازی کنیم. امروز سندیکا بسازیم و فردا در شرایط انقلابی با همان ورد و جادو یک چوب بر سر سندیکا بزنیم و آن را به شورا مبدل کنیم. چنین نیست دوست عزیز! جنبش کارگری مانند سوسیالیسم نقطه به نقطه نیست.

گفتم و تأکید می کنم که ایجاد سندیکا و اتحادیه وظیفه کمونیست ها نیست و از اساس؛ این بحث دوست ما که "شما کمونیست ها را امروز با چنین استدلالی سراغ ایجاد سندیکا و اتحادیه می فرستید و..." نادرست و غیرکارگری و غیر سوسیالیستی است. در هیچ بخشی از سنت های سوسیالیستی جنبش کارگری وظیفه ای در حد ایجاد سندیکا و اتحادیه و شورا برای کمونیست ها تعریف نشده است. آن بخش از روشنفکران کمونیست پرولتریزه شده یا فعالان سوسیالیست کارگری که در کمیته ها و کانون های بیرون از محیط کار و تولید فعالیت می کنند و یا تشکیلات شان؛ یک تشکل فعال در محیط کار نیست وظیفه مستقلی تحت عنوان ایجاد تشکل ندارند. آنان می توانند به صور مختلف به ایجاد تشکل کارگری کمک کنند. همین. واضح است که تشکل کارگری از متن مبارزه طبقاتی و از درون محیط کار و زیست کارگران و توسط خود کارگران بیرون می آید.

دوست منتقد ما ابتداء با نگارنده همراه شده که در شرایط غیر انقلابی (شرایط کنونی ایران) ساختن شورا ممکن نیست و در عین حال گفته است که در چنین شرایطی چه باید کرد. او و همراهانش برای خروج از بن بست این تناقض – که در سندیکا ستیزی و اتحادیه پرهیزی و کمیته گریزی – تعریف می شود به کوچه بن بست دیگری می روند: "جنبش مجامع عمومی"؟

تشکل ستیزی سخاوتمندانه و تزه های غیر مارکسی!

ما بارها گفته ایم که در ایران هرگونه مبارزه سندیکائی مستقل از دولت و هر درجه ای از مطالبات اقتصادی از جمله افزایش دستمزد، اعتصاب در مقابله با دستمزدهای معوقه یا بی کار سازی و مشابه، به سرعت جهت گیری سیاسی می یابد. دو نمونه اظهر من الشمس آن اعتصاب دو سندیکای شرکت واحد و هفت تپه است. همه می دانند که بر سر سازمان دهندگان آن تشکل ها و اعتصابات چه رفته است. و چه می رود هنوز نیز! چنین وضعی بر تشکیل مجمع عمومی نیز حاکم است و آخرین نمونه آن یورش پولیس به ششمین مجمع عمومی کمیته هم آهنگی برای کمک... در ۲۶ خرداد سال جاری در کرج بود!

علاوه بر این ها باید عرض کنم که دعوت کارگران به فعالیت سندیکائی و اتحادیه ئی در شرایطی که توازن قواء به زیان پرولتاریاست، راه کار امثال این قلم نیست. چنین روی کردهائی از ده ها مقاله و سخن رانی مارکس و انگلس آمده است.

به نظر مارکس "وحدت نیروهای طبقه کارگر که اکنون ناشی از مبارزه اقتصادی آنان است باید در عین حال همچون اهرمی در پیکار این طبقه علیه نیروهای سیاسی زمین دار و سرمایه داران به کار گرفته شود. در وضعیت مبارزاتی طبقه کارگر جنبش اقتصادی و کنش سیاسی این طبقه به طور جدائی ناپذیری با یک دیگر متحد هستند." مارکس در قطع نامه بین الملل اول درباره کنش سیاسی طبقه کارگر - در کنفرانس لندن، سپتمبر ۱۸۷۱ متعاقب کمون پاریس - از مبارزه هر روزه و اتحادیه ئی کارگران و آگاهی آنان نسبت به ضرورت جمع کردن بساط نظام بورژوائی سخن گفته است.

با توجه به فقدان تشکل های فراگیر توده ئی کارگری و تشتت طبقه کارگر ایران رجوع به این بند از مانیفست بسیار به هنگام است. در این سطور مارکس و انگلس کوشیده اند ارتباط میان آگاهی طبقاتی و سازمان دهی و تشکل یابی کارگران را در جریان تبدیل ثنوری به عمل انقلابی به دوره های مختلف تقسیم کنند :

"کارگران مراحل گوناگونی را از رشد و تکامل از سر می گذرانند. پیکار کارگر با سرمایه دار از هنگام زایش او آغاز می شود. ابتداء کارگران منفرد، سپس کارگران کارخانه و آن گاه کارگران یک رشته تولیدی در یک منطقه، مبارزه با بورژواهای منفردی که مستقیماً آنان را استثمار می کنند را پی می گیرند... کارگران در این مرحله هنوز توده نامنجمی را تشکیل می دهند که در سرتاسر کشور پراکنده و در اثر رقابت با یک دیگر متفرق هستند... اما با رشد صنعت نه تنها شمار کارگران افزایش می یابد بلکه توده های انبوه آن متمرکز می شوند. قدرت آنان فزونی می گیرد و این قدرت را بیش تر احساس می کنند. درگیری های فردی میان کارگران و بورژواها رفته رفته خصلت درگیری میان دو طبقه را به خود می گیرد. کارگران ائتلاف هائی [اتحادیه های کارگری] به ضد بورژوازی تشکیل می دهند و برای حفظ سطح دستمزدهای خود گرد هم می آیند. انجمن های دائمی برپا می کنند تا از قیل آمدگی لازم را برای این برخوردهای اتفاقی داشته باشند. این جا و آن جا درگیری ها به شورش تبدیل می شود... بهبود وسایل ارتباطی که خود آفریده صنعت جدید است به شکل گرفتن این اتحاد یاری می رساند... مبارزات محلی متعدد... به صورت مبارزه طبقاتی در سطح ملی متمرکز می گردد..." (۱۵۰ سال پس از مانیفست، لئو پانیچ و سام گیدنیچ؛ برگردان حسن مرتضوی؛ ص ۱۴۸)

بی تردید منظور مارکس از طی شدن مراحل گوناگون رشد و تکامل کارگران و جنبش کارگری معطوف به حرکت های نقطه به نقطه نیست. هر چند مارکس و انگلس این مباحث را چهل سال پیش از کمون پاریس تدوین کرده اند اما اعتبار علمی مانیفست که تا زمان ما ادامه یافته است، ضرورت تأمل در این آموزه ها را بیش از پیش کرده است.

در افزوده : همه می دانند که سنت های مبارزه کارگری در ایران از یک پیشینه صد ساله برخوردار است. اما چنین درکی از این سابقه مبارزاتی نباید ما را به این نتیجه گیری برساند که شرایط فعلی کارگران ما با اوضاع و احوال کارگران اروپا در برهه تدوین مانیفست متفاوت است. مبارزه طبقاتی و کارگری ژن نیست که از نسلی به نسل دیگر منتقل شود و کارگران نیز از شکم مادر سوسیالیست و ضد سرمایه زاده نمی شوند. اگر چنین بود می بایست جنبش کارگری در انگلستان و فرانسه و آلمان تا کنون هزاران بار بورژوازی این کشورها را دفن کرده باشند.

گفتیم که مشکل اساسی دوست منتقد ما به طور مشخص از درک غیر مارکسیستی ایشان نسبت به سازمان دهی کارگری منشاء می گیرد. این دوستان با انتسابِ تر نامربوط "امروز سندیکا و اتحادیه ، فردا شورا" به ما، چنین فکری کنند که سوسیالیسم پروسه نقطه به نقطه و از پیش تعیین شده است. چنین نیست دوست عزیز!

جنبش کارگری سوسیالیستی جنبشی همیشه جاری در متن مبارزه طبقه کارگر است. این جنبش (به عنوان اصل و مادر همه جنبش های مترقی) نه بر مبنای اراده این یا آن دسته از فعالان "جنبش شورائی" یا "جنبش مجامع عمومی" بلکه بر پایه سطح مشخصی از انکشاف مبارزه طبقاتی و عوامل متعددی که - پیشتر بر شمرده ایم - شکل های متناسب خود را می سازد و در نهایت از بورژوازی خلع ید سیاسی می کند. واضح است که ابزار این خلع ید اتحادیه ها و سندیکاها نیستند. **شوراهای و حزب یا احزاب کمونیست هستند.**

مارکس در مقاله "گذشته، حال و آینده اتحادیه های کارگری" (مصوبه بین الملل اول، ۱۸۸۶ سپتمبر؛ شهر ژنو سویس) نوشت:

"ابتداء اتحادیه های کارگری از تلاش خود به خودی کارگران برای از بین بردن یا حداقل محدود کردن رقابت مابین خودشان تشکیل شدند تا در عقد قرارداد میان کارگران و سرمایه داران به شرایطی دست یابند که آن ها را حداقل در وضعیتی فراتر از بردگان قرار دهد. از این رو هدف فوری اتحادیه های کارگری دست یابی به نیازهای روزمره بود تا چون ابزار مسدود کردن راه دست اندازی های بی امان سرمایه عمل کند: در یک کلام مسایل دستمزد و زمان کار. این نوع فعالیت اتحادیه های کارگری نه تنها مشروع که لازمند. تا زمانی که نظام تولیدی حاضر ادامه دارد نمی توان این فعالیت ها را کنار گذاشت" (تأکید از من است)

در این جا باید پرسید نه مگر بخشی از مطالبات کارگران ایران دستمزد (معوقه ، سه تا چهار برابر زیر خط فقر)؛ زمان و شدت کار و معضلات مزمن از قبیل قراردادهای موقت و بی کاری و ارزان سازی روز افزون نیروی کار و غیره است؟

تأکید مارکس بر این که "تا زمانی که نظام تولیدی حاضر ادامه دارد نمی توان این فعالیت ها را کنار گذاشت" مؤید همان مباحثی است که ما - به تاسی از مارکس - بارها گفته ایم و در متن آن ها از ضرورت ایجاد سندیکا و اتحادیه و هر گونه تشکل مستقل از سرمایه اعم از دولت و کارفرمای خصوصی "دلسوز" دفاع کرده ایم. طرح مجدد این نکته که دفاع از سندیکا و اتحادیه به مفهوم سندیکالیست و تریدیونیونیست بودن نیست؛ تکرار مکررات است. کما این که ورود به چنین بحثی به مفهوم این نیست که مارکس به پروسه مند کردن تشکل های کارگری پرداخته است. همه می دانند که شوراهای کمون ۱۸۷۱ از درون یک مبارزه زنده، پویا و جاری عروج کردند. مانند سوویت های انقلاب ۱۹۱۷.

باری مارکس وظایف جدید و آتی اتحادیه های کارگری را چنین توصیف می کند :

"جدا از اهداف اولیه شان ، اتحادیه های کارگری باید بیاموزند که آگاهانه به عنوان مراکز تشکیلاتی طبقه کارگر در جهت منافع وسیع تر و آزادی او عمل کنند. آن ها باید به هر جنبش اجتماعی و سیاسی که در این جهت عمل می کنند یاری رسانند . خودشان را مدافعان و نمایندگان کل طبقه کارگر دانسته و این چنین هم عمل کنند و از تلاش برای پیوستن کارگران غیر متشکل به صنوف خود کوتاهی نورزند..." (تأکید ها از من است)

انگلس در مقاله "اتحادیه های کارگری" از به هم خوردن قوانین اقتصادی مربوط به دستمزد به ضرر کارفرمایان سخن می گوید و این مهم را مرهون فعالیت های اتحادیه ئی می داند "در نتیجه تأثیرات اتحادیه های کارگری است که علی رغم مقاومت کارفرمایان، قانون مزد به تصویب می رسد و کارگران رشته هائی که خوب متشکل می باشند

در وضعی قرار دارند که لاقلاً تقریباً تمام ارزش نیروی کاری را - که در اختیار کارفرما قرار می دهند - کسب کنند ... البته این حداکثر چیزی است که برای اتحادیه های کارگری - به صورتی که در حال حاضر متشکل هستند - اصولاً قابل حصول است."

در ادامه این مقاله انگلس از محدودیت های اتحادیه گزائی در رابطه با کسب قدرت سیاسی و تعرض سیاسی به بورژوازی یاد می کند. به نظر انگلس: "به سرعت وقت آن نزدیک می شود که طبقه کارگر درک کند که مبارزه برای دستمزدهای بیشتر و مدت کار کمتر و تمام فعالیت های اتحادیه های کارگری در شکل کنونی شان، **خود هدف نبوده** بل که وسیله می باشند. یک وسیله بسیار لازم و ضروری ولی این فقط یکی از وسایلی است که طبقه کارگر برای هدف عالی خود یعنی **از بین بردن سیستم مزد** به طور کلی در دست دارد ... اگر طبقه کارگر انگلستان در مجموع متشکل گردد **هیچ قدرتی** در دنیا وجود ندارد که بتواند حتی یک روز در مقابل آن مقاومت کند." (تأکیدها از من است)

در همین رابطه انگلس نوشت: "فقط وحشت از اتحادیه های کارگری، سرمایه داران را مجبور می کند که ارزش نیروی کار در بازار را به کارگران بپردازند."

ما از مواضع مارکس و انگلس می توانیم به این مثال ساده راه یابیم که یک فوتبالیست برای ورود به زمین مسابقه باید مقدمات زیادی را طی کند. از تمرینات دشوار بدن سازی و پا به توپ شدن و تمرین وحدت تاکتیکی تیمی و تقویت تکنیک فردی تا گرم کردن پیش از مسابقه. همه این مقدمات برای کارگران ظرفیت های مبارزه اتحادیه ئی را تداعی می کند. **این ها نقطه به نقطه نیستند** و ممکن است در جریان مسابقه هر لحظه توازن قواء بنا به دلایل مختلف به سود این یا آن اردو تغییر کند. اما قدر مسلم این است که کارگران بدون آمادگی قبلی نمی توانند وارد این مسابقه و به خصوص مسابقه سرنوشت ساز کسب قدرت سیاسی شوند. همان قدر که این ها نقطه به نقطه نیستند؛ همان قدر هم به حرکت موش کور تاریخ در بستر سوخت و سازهای انقلاب مانسته اند. شش ماه پیش از انقلاب اکتبر لنین و رفقایش تصویر روشنی از انقلاب نداشتند. همان طور که در مطلع اعتصاب کارگران نفت در ایران (شهریور ۵۷) پیش بینی سقوط شاه با "علم" نوستراداموس هم ممکن نبود؛ چه رسد به یاری دانش مبارزه طبقاتی! اجازه دهید از پنجره دیگری به موضوع نگاه کنیم. ایجاد اتحادیه و سندیکا و استفاده از تمهیدات و تجربیات این شکل ها و حرکت به سوی شوراها- در شرایطی مشخص- ممکن است باز هم این بهانه "نقطه به نقطه" را باز تولید کند. مسأله این است که در کشوری مانند ایران- به خصوص ایران- مبارزه کارگران برای ایجاد هرگونه شکل مستقل غیر دولتی و غیرکارفرمایی به انکشاف مبارزه طبقاتی کمک می کند و ممکن است این انکشاف را به مسیرهای رادیکال تری از سنت های سندیکائی سوق دهد. در کشوری که فعالیت **کانون نویسندگان به عنوان یک انجمن کاملاً صنفی مدافع آزادی بیان** غیر قانونی اعلام شده است؛ نمی توان از تلاش برای ایجاد هرگونه شکل کارگری مستقل با صدور احکام کلیشه ئی به سادگی گذشت.

دوست منتقد ما و دوستانش که مدافع برپائی "**انجمن های صنفی**" هستند و از مبارزه اقتصادی کارگران برای متشکل شدن آنان حمایت می کنند؛ علی القاعده باید به حداقلی از این اتحادیه گزائی رضایت دهند. اینک جا دارد که ما این دوستان را مخاطب قرار دهیم:

شما که تحلیل تان از توازن قواء تا آن جا یک سویه است که فعالان علنی کارگری را به دلیل علنی کاری تقبیح می کنید... شما که نیستن زندان طولانی برای دستگیر شدگان مجمع عمومی ششم کمیته هماهنگی برای کمک را "مشکوک" می دانید... شما که فعالان پیشرو و سوسیالیست و شورا گرای جنبش کارگری را فرمیست می خوانید

و از آنان می خواهید که به زیر زمین و خانه های تیمی مخفی بروند... شما و دوستان تان در این و آن محفل یکی دو نفره که برای **انحلال** همین تشکل های کمیته ئی و کانونی داخلی بی تابی می کنید و در نوشته های تان بارها آنان را "ضد تشکل" و "زائر" خوانده و از فعالان کارگری داخل با صفاتی مذموم مانند "گوساله؟" یاد کرده اید و دست کم این است که در برابر این عقده گشائی های مجنونانه کم ترین موضعی نگرفته اید... شما که نظام حاکم را با ثبات ترین نظام سیاسی جهان می دانید و هر گونه اعتراض توده ئی را به ناف "خیزش سبز" می بندید و با گشاده دستی فرابخشش تقدیم بورژوازی لیبرال ایران می کنید... شما که حذف سوبسیدها را گامی در راستای متعارف شدن بورژوازی ایران و در نهایت مثبت ارزیابی می کنید... شما که فلان فعال کارگری سندیکائی را چنان لانس می کنید تا از مواضع اشتباه خود در ماجرای حذف سوبسیدها و ماشین دار شدن و پول دار شدن و به مجلس شورای اسلامی رفتن کارگران کوتاه نیاید... باری شما با چنین تحلیل تیره نگرانه از جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی در ایران بهتر نیست به جای طرح "انجمن صنفی" و "جنبش مجمع عمومی" ابتداء یک نگاه انتقادی به مواضع گذشته خود بیندازید؟ و تازه جریانی که از انجمن صنفی دفاع می کند، چه گونه می تواند در عین حال دفاع از سندیکا و اتحادیه و کمیته و کانون فعالان علنی کارگری را بخشش از کیسه جنبش شورائی تلقی کند؟

مجمع عمومی در متن تشکل های شورائی کارگران

ما نه فقط مشکلی با مجمع عمومی نداریم بل که اصولاً مجمع را رکن اصلی و سنت مترقی و سوسیالیستی و دموکراتیک هر شکلی از سازمان و تشکل کارگری می دانیم . دوست منتقد ما از یک سو می پذیرد که در شرایط فعلی (غیر انقلابی) امکان ایجاد شوراهای مقدر نیست ولی در همین حال بر این باور است که باید مقدمات تشکیل شوراهای را فراهم کرد . از چه طریق؟ مجمع عمومی! از سوی دیگر می گوید در اتحادیه ها هم می شود مجمع عمومی را سازمان داد. این استدلال البته درست است . به عبارت دیگر دوست منتقد ما موضوعی درست را نادرست می گوید . به مصداق نادرست گفتن درست نگفتن نیست . یا درست نگفتن نادرست گفتن نیست بنابراین استدلال می توان گفت که مبنای تشکیل اتحادیه ها به سنت و شیوه مجمع عمومی ، امکان گیری به سوی ایجاد شوراهای را مساعدتر می سازد. ما بر این باور نیستیم که بدون وجود سندیکا و اتحادیه نمی توان در یک شرایط خاص به سوی ایجاد شوراهای رفت. اما این که گفته شود سندیکا در تقابل با شورا است یا اتحادیه در جریان مبارزه طبقاتی "کولی دادن به جنبش سندیکائی" است، فقط بخشش یا چوب حراج زدن به همین تشکل های موجود نیست. بیش از این هاست. ذبح سال ها خون دل خوردن کارگران پیش رو و انحلال دست آوردهای مبارزه کارگران ایران در نطف گاه بورژوازی هم است. هیچ فعال شورائی قرار نیست تا آخر عمر دنبال سندیکاسازی برود و در عین حال- به تعبیر لنین- هیچ فرماندهی هم قرار نیست در شرایطی که توازن قوا به سود اردوی خودی نیست، سربازانش را گوشت دم توپ کند! برداشت های مختلف و تاکتیک های متخالف از نحوه پیش روی جنبش کارگری معطوف به برآیند تحلیل ما از "الحظه حال دولت" است. مضاف به این که بخش قابل ملاحظه ای از ذهنی گرائی فعالان چپ نه به دلیل سوء نیت یا بد طینتی است. هرگز! بی ارتباط و بی ربط شدن با طبقه به دنبال دوران طولانی تبعید اجباری و به تبع آن افسردگی و اتمیزه شدن و انزوای ناشی از انشعاب های پی در پی و پلمیک های نامربوط و مستهلک و دور ماندن از تنوری و پراتیک و... برای آن بخش از چپ سوسیالیست که تنها راه پیروزی جنبش های اجتماعی را به درست در هژمونیک شدن طبقه کارگر می داند؛ کم ترین عوارضش را در ذهنی گرائی نشان می دهد. باری کمی به حاشیه رفتیم و در متن همین حاشیه روی اضافه کنیم، نکته مثبتی که به درست مورد توجه

دوست منتقد واقع شده ، همان بی هودگی تقابل طرف داران "جنبش شورائی" و "شورا شوراها" با اتحادیه گرائی است.

ادامه دهیم....

آیا طرح موضوع برگزاری روال مند مجمع عمومی در تشکل های سندیکائی و اتحادیه ئی به مفهوم آن است که می توان در چارچوب یک اتحادیه ، سنت های شورائی را نهادینه کرد؟ در صورتی که سنت های شورائی را بر پایه های دموکراسی کارگری ، تصمیم جمعی، عزل و نصب گروهی و بی قید و شرط اعضای هیأت های تصمیم ساز و اجرائی، گزارش مرتب به اعضاء و ... اجرای بی کم و کاست مصوبات اکثریت اعضاء تعریف کنیم، می توان این سنت ها را درون اتحادیه ها هم عملیاتی کرد.

درک و پذیرش همه مؤلفه های پیش گفته ، مشروط به این گیومه است که تصور ما از شوراها به سوویت های انقلاب اکبر مانسته نباشد. در غیر این صورت و به محض پیش کشیدن موضوع اساسی قدرت سیاسی جهت گیری فعالیت های کارگری تغییر می کند و به تبع آن ماهیت و قالب تشکل کارگری نیز عوض می شود. نکته پیداست که اولین هدف ستراتیژیک طبقه کارگر انقلابی و سوسیالیست، خلع ید از بورژوازی و کسب قدرت سیاسی است. به همین دلیل نیز حتا در شرایط غیر انقلابی فعالان چپ کارگری متشکل در اتحادیه ها ، باید از یک سو موضوع تشکل را در مسیر ارتقای **قابلیت های حزب یابی** سیاسی کارگران سازمان دهند و از سوی دیگر همواره آماده کمک به سازماندهی کارگران در شرایط انقلابی باشند . بی شک این سازمان همان سوویت های کارگری انقلاب ۱۹۱۷ روسیه است و باز هم بی شک هدف این سازمان یابی کسب قدرت سیاسی است. برای تکامل چنین روندی ما هرگز پشت شعار "امروز اتحادیه، فردا شورا" صف نبسته ایم. به باور ما:

*اگر چنانچه سنت ها و سبک کارهای شورائی بر ساختارهای اتحادیه ئی حاکم شود...

*اگر چنانچه زمینه های سازش کاری با کارفرما و فاکتورهای ارتجاعی همچون سه جانبه گرائی از تشکل کارگری زدوده گردد...

آن گاه "جنبش" مجامع عمومی عملاً ظرفیت تحقق تواند یافت ! اگر مجمع عمومی شکل اجرائی سنت شورائی است و به خودی خود نه تشکل است و نه آلترناتیو تشکل ؛ لاجرم می توان میان قالب های اتحادیه ئی - شورائی بر مبنای ترویج و عملی سازی مجامع عمومی پیوندی ارگانیک برقرار کرد. در نتیجه از اتحادیه تا شورا هیچ بخششی در کار نیست . فاصله ای اگر است - که است - ما آن را در اندازه عبور از مرحله "گاه" (هرگونه قید مکانی و در این جا تشکل های کارگری مستقل از دولت) تا "پگاه" قیام و شورا ارزایی می کنیم . فاصله ای که به محض برهم خوردن توازن قواء به سود طبقه کارگر پر خواهد شد.

سوویت های ۱۹۱۷ و شوراها ۱۳۵۷

رفیق نازنینی تعریف می کرد "در جریان انقلاب بهمن ۵۷ و زمانی که شوراها کارگری شکل بسته بودند، جلسات پر شوری در کارخانه ها برگزار می شد. مجمع عمومی پشت مجمع عمومی و ما پیرامون زمین و زمان بحث می کردیم . غافل از این که توده های انقلابی برای تسخیر پادگان ها، ساواک و رادیو تلویزیون و غیره مسلح شده بودند. "

در واقع شوراهای کارگری با اهتمام کارگران و چپ ها تشکیل شده بودند بدون آن که مهم ترین هدف خود را (کسب قدرت سیاسی) در دستور کار قرار دهند و برای هژمونیک شدن بر جنبش توده ئی ضد استبداد سلطنتی به پا خیزند.

به این مفهوم شوراهائی که در روند انقلاب بهمن ۵۷ شکل گرفت با سوویت های انقلاب اکتبر تفاوت داشت. این شوراهای رادیکال به طور مشخص به سنت های کنترل کارگری مانسته بودند و اگرچه بر پایه سبک کار سنت های شورائی (مجمع عمومی) دایر شده بودند اما جهت گیری سیاسی شان -خلاف سوویت های انقلاب ۱۹۱۷- معطوف به کسب قدرت سیاسی نبود. سوویت ها در انقلاب اکتوبر به عنوان بازوی اصلی حزب بلشویک در جهت تعرض به قدرت وارد عمل شدند. حال آن که شوراهای کارگری بهمن ۵۷ از سطح کارخانه ها فراتر نرفتند و به همین سبب نیز توده ئی نشدند و در همان حصار کارخانه ها توسط عمال سرمایه (شوراهای اسلامی کار و بعدها خانه کارگر) از پا درآمدند. بی آن که توده های کارگری را همراه خود داشته باشند. در نتیجه :

... هنوز از چشم ها

خونابه روان است ...

این بحث را در زمینه تبیین لنین از اتحادیه گرائی ادامه خواهیم داد....

بعد از تحریر

۱. ما سندیکالیست نیستیم ، اما بارها گفته ایم که ایجاد هر نوع تشکل کارگری مستقل از دولت اولویت اصلی کارگران است . حتا تشکل کارگران مرده شورخانه ! نه مگر برای حمل جسد سرمایه داری هم بالاخره تشکلی لازم است.

۲. به نظر ما اتحادیه گرائی در حال حاضر و به ویژه در جهان سرمایه داری اصلی ، اگرچه به سوی بوروکراتیسم و محافظه کاری سوق یافته است ، اما بسیاری از اتحادیه ها ظرفیت های رادیکال ، مبارز و انقلابی خود را حفظ کرده اند . سندیکای "سود" فرانسه از این جمله است.

۳. وجود یا دامن زدن به ظرفیت های حزب یابی کارگری در تشکل های کارگری امری واقعی و ضروری است . با هیچ درجه ای از شورا و بدون حزب انقلابی سوسیالیستی کارگران، نمی توان از بورژوازی خلع ید سیاسی کرد . به چند دلیل ساده :

• سطح نابرابری فرهنگی و آگاهی در گروه های مختلف طبقه کارگر.

• امکان عینی انقلاب سوسیالیستی در انتظار هم سطحی مؤلفه های پیشین نخواهد ماند.

• تنها حزب کارگری است که می تواند از فرصت و امکان انقلاب بهره گیرد و طبقه کارگر را به سمت کسب قدرت رهنمون شود.

۴. آهان! یک نکته جا افتاد . دوست منتقد ما نوشته بود " جنبش سندیکائی مهر ایرانی ندارد." این مهر ایرانی را خوب اومدی! حالا که زنده یاد یدالله خسروشاهی در میان ما نیست و جنبش کارگری سندیکائی ما از تجربیات ارزنده او محروم است؛ یحتمل برای زدن مهر ایرانی به جنبش سندیکائی باید از پیشروان کنونی این سنت (همچون منصور اصائلو، ابراهیم مددی و رضا شهابی) اجازه گرفت. دور می دانم این عزیزان برای ایجاد سندیکای رزمنده واحد در این مه‌سازی گرفتار شده باشند. گزینه دیگر برای زدن مهر ایرانی به جنبش سندیکائی دخیل بستن به

پاسارگاد و تخت جمشید و دفاع از کارگران استنمار شده ای است که توسط هخامنشیان زنده به گور شدند!! لایذ.
نمی دانم.

مهر سندیکای ایرانی دیگه یعنی چی؟

توجه:

این مقاله حاشیه ای بود بر یادداشت – نقدی تحت عنوان: "بخشش سخاوتمند از کیسه جنبش شورائی" نوشته ی اسد گلچینی در این لینک :

http://www.azadi-b.com/J/2012/11/post_171.html

محمد قراگوزلو

تهران. ۲۹ عقرب ۱۳۹۱